

میرچا الیاده و جلال ستاری در هزارتوی تاریخ شفاهی (مقایسه تطبیقی دو گفت‌وگو)

دکتر پیمان ابوالبشری و دکتر حسن صادقی سمرجانی

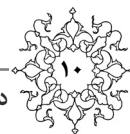
چکیده:

از آنجا که انسان منبع اصلی تاریخ شفاهی است، درگذشت وی با فقدان گنجینه‌ای از آگاهی که تجارب گوناگونی را در درازنای عمر خویش از سر گذارنده است، برابر خواهد بود. این مسئله زمانی مهم خواهد شد که عصری از قحطالرجال به‌عنوان نمونه در عرصه علمی خاص پدید آمده است و نیاز به بازخوانی مرام و مسلک گذشتگان برای ایجاد انگیزه و شوق در نسل‌های جدید، احساس می‌شود. اگر بتوان قدوقامت تاریخ شفاهی را در غرب با ایران مقایسه کرد، به‌نظر می‌رسد مصاحبه با میرچا الیاده و جلال ستاری می‌تواند نمونه‌های خوبی از میان کتب تاریخ شفاهی قلمداد شود. این نوشته به بررسی مقایسه‌ای دو کتاب در قالب چگونگی طبقه‌بندی و تحلیل اطلاعات و تدوین می‌پردازد و از این رهگذر به نقش مورخ پُرسا و مباحث کلیدی در مصاحبه پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها:

الیاده، اسطوره، تاریخ شفاهی، ستاری، مصاحبه.

دوفصلنامه تاریخ شفاهی، سال چهارم، شماره اول، شماره پیاپی ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۱۰-۲۵





میرچا الیاده و جلال ستاری در هزارتوی تاریخ شفاهی (مقایسه تطبیقی دو گفت‌وگو)

دکتر پیمان ابوالبشری^۱ و دکتر حسن صادقی سمرجانی^۲

مقدمه:

شاید به نظر برسد که از دکتر فکوهی نباید انتظار داشت که مانند یک مصاحبه‌گر در حیطه تاریخ شفاهی عمل کند، اما مگر می‌توان راجع به تاریخ معاصر و به موازات آن تاریخ عمر یک انسان، او را به پرسش کشید، ولی در قلمرو تاریخ شفاهی ندید؟ کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری حاصل تلاش دوسویه ناصر فکوهی و جلال ستاری در راستای تمرکز بر زندگی و آثار این اسطوره‌شناس است. از سوی دیگر هزارتوی آزمون‌های دشوار نیز کتابی است که از مصاحبه‌هانی روکه با الیاده تشکیل شده است. هر دو مصاحبه با اسطوره‌شناسی است که عمر خود را وقف دانشی خاص کرده‌اند. بنابراین می‌توان زاویه دید مصاحبه‌شوندگان و مصاحبه‌کنندگان را در این دو اثر با هم مقایسه کرد.

تاریخ شفاهی در نگاه مصاحبه‌شوندگان

الیاده در اثر هزارتوی آزمون‌های دشوار، به صراحت درباره نادیده‌گرفتن دعوت کنگره‌ها یا کنفرانس‌ها در زندگی علمی‌اش سخن می‌گوید و به صراحت اعلام می‌کند: «... شاید مصاحبه با یک خبرنگار یا شرکت در افتتاحیه یک نمایشگاه نقاشی، زمان چندان‌ی از شما تلف نکند، اما تحمل گرفتارشدن در دام ماشین تبلیغات عمومی و برقراری یک رابطه دوطرفه مورد انتظار مخاطب؛ برای من ناممکن است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۹۸). البته الیاده این موضوع را درباره تاریخ شفاهی تعمیم نمی‌دهد؛ با وجود اینکه در بخشی دیگر، دشواری‌هایی را که درباره تاریخ شفاهی دارد، با نازک‌خیالی و دقت شرح می‌دهد که خواندنی است: «عنوان اثر مذکور، به این دلیل به

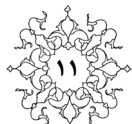
۱. دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی؛

peiman.ab@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ تشیع دانشگاه حکیم

h.sadeghi@hsu.ac.ir

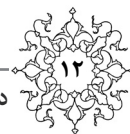
سزوری؛



ذهنم رسید که صدا و صحبت‌های ما قرار بود ضبط شود و این کار مستلزم حضور دائم این ماشین کوچک است و از نظر من، به آزمایشی سخت می‌ماند؛ یک آزمایش سخت تشریفی، زیرا به ابزار و ادوات آن عادت ندارم. بنابراین عنوان من این است: «هزارتویِ آزمون‌های دشوار؛ ضرورت یادآوری چیزهایی که دیگر فراموش شده‌اند و بخشی به‌این‌خاطر که ما جلو می‌رویم، سپس به عقب برمی‌گردیم و دوباره شروع می‌کنیم، گویی قرار است درون این هزارتو، راهمان را پیدا کنیم. فکر می‌کنم که هزارتو در واقع تصویری تمام‌عیار از تشریف است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۴۱). هم‌چنین درجایی دیگر، الیاده به نقائص این تکنیک از نگاه خویش، این‌گونه اشاره می‌کند: «احساس من این است که حضور صرف این ماشین، مسبب ناقص‌بودن گفتار من است. به بیان دیگر، بیان من تا وقتی خوب است که بتوانم آن را در ذهنم بسازم. خوب می‌دانم که کلام شفاهی هرگز نمی‌تواند دقت، صراحت و ظرافت کلام مطرح‌شده در یک مقاله یا یک کتاب را داشته باشد. نه، آنچه مرا می‌آزارد، این ماشین است، یعنی حضور فیزیکی و غیرانسانی» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۴۳).

با این حال الیاده در پایان این گفت‌وگوی به مفهوم واقعی کلمه مفید، مجدداً به مسائل تاریخ‌شفاهی می‌پردازد. او مسیر را این‌گونه توصیف می‌کند: «... بیشتر با مسائل درونی برخورد می‌کردم و ناخودآگاه لحظات مهم زندگی، به‌ویژه دوران جوانی‌ام را دوباره احیا کردم. شما مرا مجبور کردید بخش عمده‌ای از زندگی‌ام را به یاد آورم». الیاده در ادامه این بحث، ایرادها و ویژگی‌های تاریخ‌شفاهی را نیز بازگو می‌کند و معتقد است: «هرچه گفته‌ام باید فی‌البداهه تلقی شود. گفتاری مشروط و پاسخی تحت‌تأثیر شرایطی که در لحظه پاسخ‌گویی در آن قرار داشتم ... پاسخی که به شما داده‌ام، صحیح هستند، اما صحت آن‌ها نسبی است ... همه بحث‌ها هنوز باز هستند، همچون تجربه غیرمترقبه» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۳۴-۲۳۵).

در کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری نیز، مصاحبه‌شونده معتقد است از طریق تاریخ‌شفاهی می‌توان به لایه‌های تودرتوی حیات انسانی سرک کشید. ستاری این مصاحبه‌ها را فرصتی برای انتقال تجربه و دانش خود فرض کرده است، اما اینکه فکوهی چقدر مسیر مصاحبه را راهبری کرده است، جای سؤال جدی دارد. با وجود اینکه فکوهی می‌گوید: «می‌خواهیم مروری بر زندگی و آثار شما داشته باشیم»، اما به‌هیچ‌عنوان به بخش دوم وفادار نمی‌ماند. به عبارت دیگر، نیمی از آن دوره علمی و یکپارچه بعد از انقلاب اسلامی که سال‌های فعالیت نویسنده است، در تاریکی مانده است و به خواننده منتقل نمی‌شود. علت این مسئله را می‌توان در همان ابتدای توضیحات فکوهی در اثر مزبور دریافت. آنجا که می‌نویسد: «این مصاحبه‌ها پر از سرخوشی و بی‌خیالی بوده است» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۷)؛ گویی این مصاحبه‌ها بیشتر دورهمی بوده است تا مصاحبه‌ای حرفه‌ای با یکی از بزرگان ایران در حوزه اسطوره‌شناسی! با این حال بی‌انصافی است اگر تیزبینی فکوهی

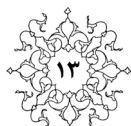


در انتخاب دقیق شخصیت مصاحبه‌شونده را نادیده گرفت، اوست که برخلاف بسیاری از مورخان دانشگاهی، ضبط صوت را مقابل جلال ستاری گذاشته و طنین وی را برای دانش‌دوستان ضبط و در نهایت تدوین کرده است.

نقش مصاحبه‌کننده

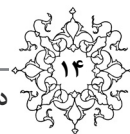
هانری روکه در مقام مصاحبه‌کننده، از همان آغازین پرسش‌ها به مصاحبه‌شونده نشان می‌دهد که اجازه انحراف یا تسریع مصاحبه را نمی‌دهد. در جایی الیاده به پایان‌نامه خود اشاره می‌کند و بلافاصله، مصاحبه‌کننده وی را به زمان عقب‌تری می‌برد تا پرسش دقیق‌تری پیش بکشد که احتمالاً برای خوانندگان جذاب‌تر است. به نظر می‌رسد هانری روکه دقیقاً خود را در مقام یک دانشجوی علاقه‌مند گذاشته است و از زاویه دید او به سپهر زندگی الیاده می‌نگرد. مصاحبه‌کننده به‌طور مداوم از انگیزه‌ها، احساسات، زاویه دید و دلایل شخصی تمایل الیاده به مطالعه ادیان، سؤال می‌کند تا به کُنه رابطه الیاده با مفهوم دین برسد و جهان درون این تاریخ‌پژوه سترگ دین را تصویر کند و در این راستا رشته مصاحبه را سخت در دست دارد که ستودنی است. چارچوب پرسش‌ها و پاسخ‌ها کاملاً طبقه‌بندی شده و منظم است و این نشان از راهبری مصاحبه از سوی هانری روکه دارد. به عبارت دیگر، خواننده در این اثر با یک کروئولوژی تقریباً بی‌عیب و نقص از زندگی الیاده روبروست که حاصل یک محتوای غنی در میان فرمی ویرایش شده است (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۳۸). هانری روکه به‌طور دائم، متوجه خوانندگان اثر است که گفت‌وگوها را بفهمند و متن به ایجازِ مخل دچار نشود (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۶۷).

از آنجا که الیاده، شخصی چندساحتی است، هانری روکه در مقام مصاحبه‌کننده نشان می‌دهد که بسیاری از آثار او را کاملاً حرفه‌ای مطالعه کرده است و پرسش‌ها و احیاناً فرضیاتی را مطرح می‌کند که با پذیرش و تحسین الیاده در بخش‌های مختلف کتاب، همراه می‌شود (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۸۱). به‌ویژه آنجا که الیاده درباره رمان‌های خویش توضیح می‌دهد و هانری روکه وجه اهریمنی الیاده را از لابلای رمان راز دکتر هونینگ برگر بیرون می‌کشد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۶۷)؛ یا در جایی دیگر الیاده را «اهل نوستالژی» می‌داند که با پذیرش وی همراه می‌شود و در اینجا الیاده به وی می‌گوید: «بله، بله. این عبارت شما را خیلی دوست دارم چون کاملاً درست است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۳۳). چنین جملاتی حاکی از تسلط مصاحبه‌کننده بر افکار، آثار و ایده‌های مصاحبه‌شونده دارد. مصاحبه‌کننده در بسیاری از بخش‌های کتاب، حضور پُررنگ خویش را با تسلط بر آثار الیاده، نشان می‌دهد و هم‌چنین دغدغه‌های خویش را از پیام‌های معنوی جهان معاصر و چگونگی انتقال آن در دوره مدرن به نسل‌های جدید در قالب پرسش از الیاده، آشکار می‌کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۸۵). این هم‌سویی تجربه، تاریخ و دانش اسطوره‌شناسی در این



مصاحبه، اثر را به یک گفت‌وگوی مثال‌زدنی تبدیل کرده است که بسیاری از دانش‌پژوهان حوزه تاریخ شفاهی، می‌توانند از آن ایده بگیرند. هانری روکه در شناخت آثار الیاده صاحب‌نظر است، با این حال در روند مصاحبه، دخالت کمی دارد و هر کجا نیاز است وارد می‌شود. نکته دیگری که در همین حین می‌توان بر آن تأکید کرد، این است که مصاحبه‌کننده، بسیاری از پرسش‌های خود را از میان آثار الیاده استخراج کرده است (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۵۳). یک نمونه شفاف و دقیق در این‌باره که می‌توان به آن ارجاع داد و نویسندگان این سطور، تمایل دارند تمامی آن را در توصیف فرهیختگی و خرد مصاحبه‌کننده ذکر کنند، آنجاست که در اول فصل اسطوره و نوشتن، این‌گونه آغاز می‌کند و البته به الیاده نیز در همین جا ارجاع می‌دهد:

«... رویکرد شما به حوزه ادبیات شفاهی دقیقاً با رویکردتان نسبت به جهان اسطوره، یکسان است. شما در یادداشتی این‌طور می‌نویسید: هر زمان که می‌خواهم درباره ادبیات شفاهی سخن بگویم، باید به خود یادآور شوم که این آفرینش‌ها، تأملات هستند، نه واقعیت‌های بیرونی مثل جغرافیا، رسوم، نهادهای مدنی یا حوادث تاریخی، بلکه بازنمایی ماجراجویی‌ها، تنش‌ها و امیدهای انسان، ارزش‌ها و معناهای زندگی او هستند. به بیان دیگر، ادبیات شفاهی زندگی معنوی عینی و محسوس انسان است که در عرصه فرهنگ بارور شده است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۰۷). الیاده نیز در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «به باور من حتی آن دسته از روایت‌ها که رویدادهای بسیار عادی را نقل می‌کنند، جملگی امتداد داستان‌های بزرگی هستند که اسطوره‌ها روایت کرده‌اند» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۰۸). یکی دیگر از مؤلفه‌های پرسشگری در مصاحبه مذکور این است که تنوع زیادی دارد و خط زمانی طولانی را دربر می‌گیرد. به‌عنوان نمونه بعد از سؤال از ارتباط بین ادبیات و تاریخ شفاهی، مصاحبه‌کننده از الیاده پرسش می‌کند که آیا سینما می‌تواند به‌جای ادبیات، انسان مدرن را به سمت اسطوره بازگرداند که الیاده پاسخ مثبتی به این مسئله می‌دهد و آن را شرح می‌دهد. سپس کتاب‌های موردعلاقه خود را نام می‌برد که انعکاس اسطوره‌ها را می‌توان در آن دید و در این بین به آثار دانتته، اشعار میلارپا، داستان‌های داستایوفسکی، کتاب جامعه از تورات و بهاگوادگیتا (حماسه هندی) اشاره دارد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۱۰-۲۱۱). تسلط هانری روکه محدود به نوشته‌های تخصصی الیاده نیست، بلکه حوزه رمان‌شناسی آثار وی را نیز دربر می‌گیرد. به‌عنوان مثال در رمان پیرمرد و دیوان‌سالاران، هانری روکه اقدام به رمزشکنی پیرمرد داستان می‌کند و او را تجسم «خاطره» می‌داند که الیاده در جوابش با تأیید می‌گوید: «وی رمزواره ماجرا را به شایستگی شکسته و به‌نحوی دقیق، آن را تفسیر کرده است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۲۹). در گفت‌وگو با جلال ستاری، چارچوب مصاحبه‌ها از لونی دیگر است. به‌اقرار فکوهی از همان ابتدای مصاحبه، وی تاریخ شفاهی را به مصاحبه‌های بالینی تنزل می‌دهد و گه‌گاه احساسات ستاری را ناشیانه تحریک می‌کند و اینکه می‌خواهد به چه چیزی برسد، دقیقاً مشخص نیست (ستاری،



۱۳۹۴، ص ۳). فکوهی می‌گوید: «این گفت‌وگو برای من آزمایشی بود که تا کجا می‌توان بر فردی این چنین تا کجا فشار آورد!» مشخص نیست که آزمون و خطا در مصاحبه تاریخ شفاهی، چه معنایی برای فکوهی دارد؟! نخستین اشتباه در مصاحبه مزبور این است که مصاحبه‌کننده باید اسطوره‌شناس و نه انسان‌شناس می‌بود و علاوه بر آن، در حوزه تاریخ شفاهی نیز به تکنیک‌های آن آگاه نیست و تجربه‌ای در مصاحبه با افراد چندوجهی ندارد؛ افرادی که علاوه بر تجربیات کاری، لایه‌های پنهان دیگری برای کشف شدن دارند.

ناگفته نماند که کاهلی محققان تاریخ شفاهی در زمینه مصاحبه با افراد مطرح و اثرگذاری بر روی آنان، همچون جلال ستاری که در فراهم‌سازی زمینه‌های تاریخ میان‌رشته‌ای به‌ویژه رویکردها و روش‌ها می‌تواند راهگشای محققان جوان باشد؛ باعث شده است افرادی که از تکنیک‌های مصاحبه و تاریخ شفاهی آگاهی ندارند، به این عرصه وارد شوند و آثاری را تدوین کنند که از ضعف تکنیک رنج می‌برد، همچون مصاحبه فکوهی با ستاری. گرچه فکوهی علت انتخاب ستاری را برای مصاحبه، با درک این مهم آغاز کرده است که وی الگوی مقاومت در برابر زمانه در جامعه‌ای عقب‌مانده و علیل است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳)، ولی هیچ‌گاه انعکاس جهان‌درون ستاری را در مصاحبه‌ای به آن طولانی نمی‌بینید تا بتواند رضایت خواننده کنج‌کاو را به‌دست آورد. مخاطب هیچ‌گاه نمی‌تواند ستاری را در کنار خود احساس کند. از پیوند و هم‌سویی ذهن و عمل و از انگیزه‌های درونی ستاری در جهان ایرانی، مطلب کاربردی و مفیدی در متن نمی‌یابید. در مقابل، خوانندگان با سؤالات غیرضروری و بی‌ربطی مواجه‌اند که راه را بر روی یک گفت‌وگوی مفید سد می‌کند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳). به‌عنوان نمونه آنجا که ستاری درباره نقاشی‌های خود صحبت می‌کند، مصاحبه‌کننده به جای پرسش از کیفیت نقاشی‌ها و اینکه وی علاقه‌مند بود چه تصاویری نقش کند یا ارتباط احتمالی آن با داستان‌ها و اسطوره‌ها چیست؛ سؤالات نامرتبیطی طرح می‌کند یا در بخشی که فکوهی از جنس دوستان ستاری در شهر انزلی سؤال می‌کند و وی پاسخ می‌دهد که آرامنه، در ادامه به جای اینکه فکوری بپرسد چرا آرامنه؟ می‌گوید: «به‌جز آرامنه؟! با این حال مصاحبه‌شونده آن قدر آگاهی دارد که بتواند مسیر درست را در برابر پرسش غلط در پیش گیرد و درباره چرایی چنین انتخابی سخن بگوید (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۶۲-۶۳).

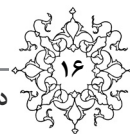
شاید اغراق نباشد اگر بتوان گفت که در پنجاه صفحه نخست کتاب، تنها یک پرسش جدی از ستاری پرسیده می‌شود و آن درباره خوانش ادبیات با یک قرائت موسیقایی از سوی ستاری است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۴۹-۵۰)، یا آنجا که ستاری فضای شهر رشت در دوران کودکی خود را توصیف می‌کند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۵۷-۵۹). مصاحبه‌کننده در بعضی قسمت‌ها تا دو صفحه پرسش خود را کِش می‌دهد یا در قسمتی دیگر، سؤالی بدون پاسخ می‌ماند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۲۰۴-۲۰۵). در مجموع می‌توان گفت که با وجود اینکه گه‌گاه این مصاحبه‌شونده است که به مصاحبه‌کننده



تذکر می‌دهد که در چارچوب مصاحبه حرکت کند، اما از معدود مزیت‌های این مصاحبه رعایت کرونولوژی زندگی ستاری از سوی فکوهی است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵). به نظر می‌رسد همان اندک پرسش‌هایی که در مورد تخصص ستاری است، مباحث جذاب و خواندنی مصاحبه را خلق کرده است. به‌عنوان نمونه بخش‌هایی که ستاری درباره میراث هویت ایرانی صحبت می‌کند یا ردپای اسطوره را در ادبیات معاصر ایران جست‌وجو می‌کند، توضیحاتش بسیار به کار دانش‌پژوهان می‌آید. در ادامه همین مثال‌ها می‌توان به بخشی اشاره کرد که ستاری درباره ثنویت، مطالب بسیار دقیق و مهمی را به انضمام نمونه‌هایی شرح می‌دهد. در اینجا هم باید متذکر شد که ستاری نیز همانند الیاده، ایدئولوژی را جایگزین اسطوره‌های کهن معرفی می‌کند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۲۲۷-۲۲۹). توضیحات دقیق و درخشان ستاری هر کجا که به حوزه تخصصی‌اش وارد شده است، مفید و مؤثر بوده و راهی برای دانشجویان گشوده است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۴۳۳-۴۳۴)؛ البته با سؤالات نابه‌جای مصاحبه‌کننده در جای‌جای کتاب، تقطیع و تخریب شده است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۴۵۱).

نقطه آغاز

هانری روکه در مقام مصاحبه‌کننده، نخستین پرسش را به‌گونه‌ای رندانه و هم‌سو با تخصص الیاده از وی درباره نام خانوادگی رومانیایی اسطوره‌گون الیاده به‌میان می‌کشد و از این مسیر، سؤالات فرعی و غیرمستقیم درباره زندگی این تاریخ‌پژوه بی‌بدیل ادیان را در دوران کودکی وی به‌پیش می‌برد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۳). الیاده با زبانی دقیق و کوتاه اما بسنده، طرحی از شرایط زندگی رومانیایی‌خویش ترسیم می‌کند و از خاطرات رؤیاگونه خود در چهارسالگی‌اش می‌گوید؛ اتاق سبزرنگِ سحرآمیزِ نشیمن و تجربه ورود به فضایی پردیس‌وار یا دنیایی مقدس و متفاوت و انعکاس بعدی این خاطرات در رمان وی به نام جنگل ممنوعه. به‌نظر می‌رسد الیاده از معدود کسانی است که می‌تواند با آن دانش عمیق از اسطوره‌ها، تجربه‌های روحانی و جدید خود را در دوران طفولیت، به‌نحو شگفت‌آوری روایت کند. او با همراهی و راهبری مصاحبه‌کننده در مسیر درست پاسخ‌دهی به پرسش‌های هم‌جنس، عمل می‌کند و به رمزگشایی از بعضی مفاهیم همچون مقوله «دوجنسی» می‌پردازد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۹) و کلیدواژگان و اصطلاحات پرکاربردی که احتمالاً در آثارش توضیح نداده است، در این اثر به روشنی، توضیح می‌دهد. در اینجا الیاده به تأکید، علت تاریخی را زمینه‌ساز پیشرفت‌های علمی خود می‌داند و شکل‌گیری رومانی بزرگ بعد از جنگ جهانی اول است که به وی و هم‌نسلانش امکان می‌دهد آزادانه، هرگونه امکانی را در حوزه متون کلاسیک، براساس علائق خود، کشف کنند. او در اینجا درباره دغدغه‌ها و شرح تلاش‌های خود سخن می‌گوید و اینکه چگونه به شرق‌شناسی جذب شد و در این مسیر زبان عبری و فارسی را فراگرفت. هانری روکه صفحه پایانی آغاز فصل نخست را با درخواست از الیاده به میان می‌کشد



و درباره احساس خود، هنگامی که رومانی را به سمت هندوستان ترک می‌کرد، چنین می‌گوید: «... اما من در طول سفر و گذار از اقیانوس هند برای اولین بار، رویارویی مستقیم با آسیا را احساس کردم؛ کشف سیلان. شما بیست و چهار ساعت پیش از پهلوی گرفتن کشتی می‌توانستید بوی درختان و گل‌ها، آن رایحه نآشنا، اما دلپذیر را احساس کنید» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۴۰).

در کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری، شرایط به‌گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. بی‌سلیقه‌گی مفراط از همان ابتدا دیدنی است. فصل‌های کتاب عنوان ندارد و برای خواننده سردرگمی ایجاد می‌کند. از همه مهم‌تر آنکه به‌رغم ادعای فکوهی، ابداً مصاحبه پیش‌رو با ستاری در چارچوب مطالعات میان‌رشته‌ای، با توجه به پرسش‌های مطروحه نمی‌گنجد و غالباً محدود به خاطره‌نگاری شده است. به‌طور کلی گفت‌وگوی مزبور در زمان تدوین نسبت به چپش جملات، تیتراها و مطالب کتاب، ناکام بوده و متن فاقد پیکره‌ای اندام‌وار است که ظاهراً از فی‌البداهه بودن پرسش‌ها و گوش‌ن سپردن‌ها به پاسخ‌های داده شده، نشأت می‌گیرد.

مباحث کلیدی

هانری روکه در جای‌جای گفت‌وگوی خود با الیاده از مفاهیم مهم و کلیدی در دنیای اسطوره پرسش می‌کند. به‌عنوان نمونه، آنجا که بعد از فصل نخست در درنگی کوتاه، الیاده باورش را درباره تاریخ شفاهی بیان می‌کند، باز هم از مفاهیم کلیدی تاریخ ادیان و اسطوره سخن به‌میان می‌آورد و الیاده به شرح آن‌ها می‌پردازد؛ مفاهیمی که به‌شدت در خوانش متون عامیانه و اسطوره‌ای ایران، اهمیتی حیاتی دارد و می‌توان این اسطوره‌های بازگشت جاودانه را به داستان‌های بومی‌مان تعمیم داد و آن‌ها را در تحقیقات میان‌رشته‌ای به‌کار گرفت. به‌عنوان مثال در همین‌جا الیاده، مفهوم «فضاهای مقدس» را شرح می‌دهد و می‌گوید: «همه سرزمین‌ها یک جغرافیای مقدس دارند. از نظر کسانی که زادگاه یا شهر کودکی خود را ترک کرده‌اند، آن شهر به شهر اسطوره‌ای آن‌ها تبدیل می‌شود...» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۷۵). در هر مفهومی که از سوی الیاده انبساط می‌یابد و تشریح می‌شود، ابژه‌ای تاریخی برای پژوهشگران ایرانی نهفته است تا تاریخ اسطوره‌ای و دینی خود را براساس آن، تفسیر و تأویل کنند. هانری روکه در جایی دیگر نیز که الیاده به تبعات سفرش از هندوستان می‌پردازد، در مقام مصاحبه‌کننده‌ای آشنا به آثار نویسنده، از مفاهیم کلیدی موجود در نوشته‌های الیاده سخن به‌میان می‌آورد و آن‌ها را در قالب سؤال از مصاحبه‌شونده با هم مقایسه می‌کند و به این ترتیب به بسیاری از پرسش‌های مخاطبان کتاب، پاسخ داده می‌شود. خوانندگان در این اثر، رشته‌های پیوند دانش و تجربه را در زندگی الیاده درک می‌کنند. به‌عبارت دیگر، مخاطبان کتاب تقریباً در هر پاسخ که به تجربه الیاده مربوط می‌شود، بلافاصله با تحلیل‌های درخشان این اسطوره‌شناس روبه‌رو می‌شوند که دریافت‌های خود را به‌عنوان مثال از مقوله کشف

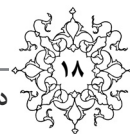


کشاورزی و ارتباط بعدی آن در خصوص باروری زمین و زنان در قالب تجربه‌ای دینی شرح می‌دهد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۷۹). در فصلی دیگر هانری روکه مخاطبان را براساس یادداشت‌های روزانه الیاده، با وجهی از زاویه دید مفاهیم این اسطوره‌شناس آشنا می‌کند و می‌گوید: «شما می‌گویید که جذابیت سفر تنها به خاطر جاهایی که یک نفر به آن وارد می‌شود نیست، بلکه این جذابیت ناشی از زمان‌های شخصی گوناگونی ایجاد می‌شود که مسافر، آن زمان‌ها را دوباره به جریان می‌اندازد» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۳۲).

این گونه می‌توان بیان کرد که هانری روکه به خواننده کتاب، نگاه جدیدی می‌دهد که ممکن است یک نفر همه گذشته خود را با قرار گرفتن در آن فضا احیا کند. در تلاش‌های هرمنوتیک تاریخ‌پژوهی همچون الیاده، موضوعات تحقیقاتی وی به همین رنگ مبتلا می‌شوند. به‌عنوان نمونه در جایی پدیده آدم‌خواری را نتیجه الهیات و اسطوره‌شناسی خاص می‌داند و معتقد است که محقق باید برای درک این جهان آن را تجسم بخشد و در این راستا، تأویلی فوق‌العاده از کشف کشاورزی، قتل نخستین گیاه خوراکی و لزوم قتل انسانی، جهت تضمین تولید غلات ارائه می‌دهد و این تلقی تراژیک را به نحوی شگفت‌انگیز تا آخرین رشته، یعنی بازآفرینی تجربه قربانی مسیح و خوردن گوشت و خون وی رمزگشایی می‌کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۵۹).

در ادامه این بحث، گفت‌وگو محدود به گذشته نمی‌ماند و از اصطلاحاتی همچون «وحشت تاریخ» سخن به میان می‌رود؛ از مانی‌گرایان مدرن یا همان نازی‌ها که یهود و کولی را سمبل شر و اهریمن می‌پنداشتند و قربانی کردن در نظر آنان، مقابله با اهریمن بود یا رستاخیزشناسی آخرالزمانی کمونیسم که به گولاک‌ها منجر شد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۴). الیاده در اینجا برای اصطلاح «وحشت تاریخ» توضیح بیشتری می‌آورد و درباره آن می‌گوید: «وحشت تاریخ از نظر من همان حسی است که انسانی که دیگر به هیچ دینی اعتقاد ندارد، تجربه می‌کند. امروزه رویدادهای تاریخی، اهمیت فراتاریخی خود را از دست داده‌اند» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۴). یکی از مؤلفه‌های برجسته این پرسش و پاسخ‌ها این است که در کنار تعاریف تخصصی همچون هرمنوتیک، الیاده از نمونه‌های درخشانی در ادیان و اسطوره‌ها مثال می‌زند که با شیوه چگونگی نقد هرمنوتیکی توأمان است (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۵-۱۶۷). الیاده در این زمینه ابعاد مختلف هرمنوتیک را ترسیم می‌کند و ارزش‌های این نگاه را در تاریخ ادیان به خوانندگان نشان می‌دهد و در پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده در خصوص هرمنوتیک بی‌پایان، بدین گونه نتیجه‌گیری می‌کند که شاید این‌طور باشد، اما نمادهای اصلی در فرهنگ‌های متفاوت، مدام تکرار می‌شوند و این‌طور بیان می‌کند: «تفسیر، عملاً محصول ذهن پژوهشگری است که ریشه در دنیای امروز دارد. تفسیر هرگز به نقطه پایان نمی‌رسد» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۶۷).

هم‌چنین الیاده در تکمیل این دیدگاه می‌گوید: «به‌نظرم بزرگ‌ترین و اصیل‌ترین کشف دوران



ما، رسیدن به این واقعیت است که تاریخ، ذهن و روح انسان یکپارچه است و میان اصول بنیادین اقوام و نژادها، هیچ تفاوتی نیست» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۷۶). از همین نقطه نظر است که هانری روکه در ادامه مصاحبه اش اذعان می کند که چرا تاریخ ادیان تمایل به هرمنوتیک دارد و الیاده پاسخ می دهد که به این دلیل که ادیان و شاهکارهای فرهنگی، وابسته و یکسان اند، بنابراین گرایش به هرمنوتیک اجتناب ناپذیر است. در این مصاحبه اتفاق دیگری نیز می افتد و آن اینکه الیاده در مقام مصاحبه شونده به مخاطبان به طور دائم ایده می دهد. به عنوان مثال آنجا که از پدیده «رمزدایی معکوس» سخن می گوید، امیدوار است که یک نفر به سراغ اصل مسئله برود و تقدس استتار شده در جهان تقدس زدایی شده را رمزدایی نماید و نشانه هایی از مضامین تشریف، مراسم قربانی و کهن الگوها را در متون ادبی کشف کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۷۷). در واقع الیاده مسئله اصلی تاریخ پژوه ادیان را «تشخیص بقا و تداوم بقای امر مقدس، تجلیات و ساختار آن» می داند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۹۵) و در نمونه ای به نبرد آخرالزمانی طبقه کارگر و بورژوازی و در نهایت، عصر طلایی اشاره می کند. از جمله مسائل دیگری که سخن به میان می آید، معتقدان به مرگ خدا هستند که الیاده مرگ خدا را تفسیری جالب و از آن به خدای غیرفعال تعبیر می کند که در بسیاری از ادیان کهن به چشم می خورد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۹۱).

در کتاب گفت و گو با جلال ستاری، پردازش مباحث کلیدی به نحو دیگری رقم می خورد. بسیار پیش می آید که ستاری رشته سخن را در دست دارد و به عنوان نمونه داستان پدر بزرگش را زمانی که کودک بوده است، بازگو می کند؛ اما فکوهی به جای پرسش از وی درباره رؤیاهای دوره کودکی و داستان های فولکلور و تأثیرش در مصاحبه شونده، با سؤالی نابه جا وی را از مبحث اصلی منحرف می کند. به عبارت دیگر، با وجود اینکه ستاری روابط خانوادگی و سنت های شفاهی را خوب توضیح می دهد و از روایان قصه ها و خیال بافی ها در زندگی اش پرده برمی دارد، اما در ادامه با پرسش مناسب مواجه نمی شود (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳۶-۳۸). نقاط عطف کتاب آنجا است که بحث به سمت اسطوره ها یا آثار ستاری کشیده می شود. مثلاً بخشی که ستاری درباره «شهرزاد و زن» سخن می گوید، داده های بسیار مفیدی به خواننده می دهد (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۳۲-۱۳۵)؛ البته حجم این بحث ها در کتاب، بسیار اندک است. در قسمتی دیگر از این مصاحبه ها، ستاری درباره تجربه زندگی در ایران می گوید که بسیار حائز اهمیت است. او مطالب بسیار جالبی درباره ایدئولوژی می گوید و اینکه چگونه باید در جامعه ایدئولوژی زده، زیست و کار فرهنگی کرد (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۴۶-۱۵۶). هم چنین در ادامه، به تکنوکرات های ایرانی می تازد و علل این قحط الرجال و سترونی فرهنگ را شرح می دهد و به طور مبسوط، بازمی تاباند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۲۸۱-۳۰۴). علاوه بر این تحلیل های درخشانی از نتایج حائل شدن ایران بین دو کشور استعماری در دوره معاصر یا تفسیری از شرایط مذهبی عصر صفوی به دست می دهد. ستاری در طول مصاحبه،

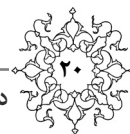


بسیار گسسته و پراکنده دربارهٔ روحیه خویش سخن می‌گوید؛ روحیه‌ای جذاب، کمیاب، قانع، رها و سرسخت. ستاری دربارهٔ وظیفه خود این‌طور می‌گوید: «چیزهایی را می‌توانم به مردم بگویم که دیگران نگفته‌اند و چیزهایی که دیگران می‌گویند و مفید می‌دانم را باید منتقل کنم» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳۴۱) و اینکه «گلچینی فراهم آورم که بیشتر به درد دانشجویی بخورد که می‌خواهد تحقیق کند» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳۷۶). رُبِغ آخر کتاب ظاهراً به فعالیت‌های علمی ستاری مربوط است که وی در آنجا از تمرین‌های ذهنی‌اش می‌گوید (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳۵۶-۳۶۶). کاری که فکوهی در این اثر با ستاری انجام داده، این است که شخصیتی چندوجهی را در چارچوب زندگی کاری‌اش، آن هم بیشتر در پیش از انقلاب اسلامی، محدود کرده و زوایای علمی نویسنده را برای خوانندگان، ناشناخته گذاشته است.

آسفار بیرون و درون

در بخش مربوط به اسفار الیاده در طول زندگی‌اش، به قدری این موضوع در کتاب، خوب «پرداخت» شده است که به سطحی آرمانی نزدیک می‌شود و ترکیبی از هجرت درون و بیرون را به نمایش می‌گذارد که نتیجهٔ زیرکی و راهبری مصاحبه‌کننده و ارائه داده‌ها و تحلیل‌های درخشان مصاحبه‌شونده است. به‌عنوان نمونه در فصل مربوط به هندوستان واقعی که نخستین سفر الیاده به شرق است، مصاحبه‌کننده با ذکر اطلاعاتی که پیش از آن در این‌باره نوشته شده است، الیاده را به سمت وسوی گذشته سوق می‌دهد تا پله پله وی را برای پرسش‌های جدی، آماده کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۴۷). الیاده نیز در یادآوری خاطرات، هم‌زمان از وقایع‌نگاری، احساسات و ایده‌های خود در زمان اقامت در هند، سخن به میان می‌آورد. وی چگونگی تعلیم زبان سانسکریت نزد استاد و مرادش، داسگوپتا را شرح می‌دهد و هدفش را از یادگیری زبان‌های مختلف، آشنایی با فرهنگ‌های مختلف می‌داند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۵۵). در این مسیر به منطقه ریشیکش هیمالیا می‌رسد و مدتی را در کسوتِ یوگی هیمالیایی به سر می‌برد و شرایط خود را شرح می‌دهد. الیاده در اینجا، تجربیات متعدد خود درباره یوگا و مواجههٔ شخصی‌اش با هر مسئله را، به صورتی موجز و کافی، توصیف می‌کند.

هم‌چنین الیاده نگارش بسیاری از رمان‌های خود را نیز محصول زیستن در هندوستان می‌داند و در این خصوص، صحبت می‌کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۶۴). در جایی دیگر نیز به روشنی می‌گوید: «هر آنچه می‌نوشتیم، صرفاً براساس تجربیات شخصی سه‌سالهٔ زندگی‌ام در هندوستان شکل گرفته بود» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۸۲). مصاحبه‌شونده نگارش بسیاری از آثار خود را تحت تأثیر شرایط جهانی بعد از جنگ جهانی دوم، به تصویر می‌کشد. وی از تحولات هولناک در رومانی بعد از جنگ و از سیطرهٔ شوروی و هجرت به کتابخانه‌های پاریس و نگارش آثاری به زبان



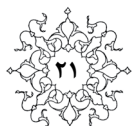
فرانسه می‌گوید (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵).

نگاه الیاده به مقولهٔ هجرت و تبعید، همان‌گونه که خود اذعان داشت، از دانته سرچشمه می‌گرفت: «دانته تبعید را سرچشمه الهام می‌دانست، بنابراین باور داشتم که نباید از دل‌تنگی‌ها و غم غربت بنویسم، بلکه برعکس باید از مزایای این بحران ژرف و این جدایی سخت، بیشترین بهره را بردارم» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳). او در اینجا از اهداف مقدس خویش در پاریس و انگیزه‌های شگرف در نویسندگی و اقتدار ذهنی‌اش این‌طور سخن می‌گوید: «احساس می‌کردم ارزش تجربهٔ تبعید، معادل با ارزش تشریف است. رنج و خشم، خلاقیت را فلج می‌کند و هر طبعی را ناامید و بی‌میل می‌نماید. مقاله نوشتم تا بگویم ما باید دورافتادگی برآمده از تبعید را بپذیریم و فقط بر خلق آثار سودمند تمرکز کنیم. آفرینندگی تنها پاسخی است که هر کسی می‌تواند به سرنوشت و وحشت تاریخ بدهد و می‌توان با آن جنگید» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۲۴).

کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری در مقایسه با اثر الیاده، نوشتهٔ بسیار خشکی است که تنها یکی دو لایه دارد. ستاری به‌ویژه در ابتدای کتاب، آنجا که رشت، انزلی و تهران را وصف می‌کند، تصویر دقیقی از زمانهٔ خود برای خواننده ترسیم می‌کند (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۸۴-۹۰)؛ اما مشخصاً خواننده از مقایسه بین دو کتاب، به تفاوت نگاه الیاده و ستاری به مقوله سفر و هجرت پی می‌برد (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۲۷). از رؤیاهای و خواب‌های ستاری پرسشی نمی‌شود، البته مصاحبه‌شونده در گوشه و کنار گفت‌وگو، به‌گونه‌ای دربارهٔ زیر و بم‌های اندیشه و روح خود سخن می‌گوید. آنجا که به عنوان نمونه می‌گوید که به فعالیت سیاسی علاقه نداشته و همیشه دنبال کشف رازها بوده است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۹۶)، اما هنگامی که وارد لایه‌های زیرین روح و روان خویش می‌شود و از سفر در متن کتاب بیهقی و تأثیر آن در روحیه‌اش، سخن به‌میان می‌آورد، با پرسشی بی‌کیفیت از سوی مصاحبه‌گر، به سطحی از خاطره‌نگاری تنزل می‌کند که قابل وصف نیست (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۰۸).

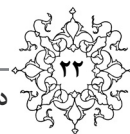
فعالیت‌های فرهنگی

الیاده در پاسخ به یک پارچگی متناقض رومانیایی‌بودن، بر این نکته باور داشت که فرهنگ این کشور، پلی میان دو جهان غرب و شرق بود و این‌گونه گفته است: «من باید نهایت سود را از آن ببرم» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۲۹). در بخشی از کتاب، هانری روکه از الیاده می‌خواهد دربارهٔ فعالیت‌های فرهنگی سازمان کریتریون سخن بگوید که خود الیاده از بنیان‌گذاران آن محسوب می‌شده است و در اینجا الیاده می‌گوید: «همه ما یک باور مشترک داشتیم و می‌دانستیم که بحث و گفت‌وگو درون دانشگاه کافی نیست و باید به میدان اصلی نبرد برویم. باور داشتیم که روزنامه می‌تواند همچون یک سلاح پرفردت عمل کند و دیگر دچار عقدهٔ خودکم‌بینی استادان نسل قبل



از خودمان نبودیم. آن‌ها جرأت نداشتند در روزنامه‌ها و مجلات، مقاله چاپ کنند و صرفاً به سراغ گاه‌نامه‌ها و ویژه‌نامه‌های آکادمیک می‌رفتند» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۰۲). در کتاب فصلی به نام «زندگی در شیکاگو» وجود دارد که در اینجا الیاده دلایل استقرار بیست‌ساله خود را در این دانشگاه شرح می‌دهد و برتری آن را بر دانشگاه‌های اروپایی بازگو می‌کند. وی از فضا و جغرافیای دانشگاه، کتابخانه‌های غنی، آرشیوهای مفید و خانه‌اش که در پنجاه قدمی دفتر کارش بود، سخن می‌گوید (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۴۰-۱۴۱) و نیز به شیوه‌های جذاب تدریس خود اشاره می‌کند و نظام آموزشی آمریکا را فوق‌العاده توصیف می‌نماید (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳) و در نهایت رسالت اصلی خود را این گونه بیان می‌کند: «...فکر می‌کنم کمک به دانشجو کار اصلی من است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۴۵). همین‌طور در جایی دیگر به تأکید می‌گوید: «باور دارم که ما باید کار و فعالیت کنیم و پیشه و رسالت خود را پی بگیریم، اما به پاداش یا ثمره آن فکر نکنیم» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۱۳).

هم‌چنین در جایی دیگر نیز به این فرهنگ در حال گذر و آشکال نوین و تجربیات دینی اشاره می‌کند و این گونه می‌گوید: «متناسب با شرایط زمانی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی آینده، تجلی خواهند یافت» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۷۳). دو فصل آخر این اثر، احتمالاً مهم‌ترین بخش برای آموزش و یادگیری تاریخ‌پژوهان دین محسوب می‌شود. در این قسمت هانری روکه از شیوه کار الیاده و هم‌نسلان وی صحبت می‌کند و الیاده در همان ابتدا اشاره می‌کند که از همان آغاز راه و در میان آن، همه دین و آیین به دنبال گیاه اصلی، آن انگاره نخستین بوده و می‌خواسته بدانند که چه اتفاقی در نخستین مواجهه انسان با امر مقدس رخ داده است. وی در اینجا مسئولیت مورخ ادیان را درک معنای بنیادی یک پدیده مقدس می‌داند که تلاش دارد تاریخ آن پدیده مقدس را تفسیر کند (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۸۱). الیاده در اینجا به رویکرد ویژه خود در حوزه اسطوره اشاره می‌کند که بسیار اهمیت دارد. نخستین نکته مورد اشاره وی، این است که باید به سراغ بهترین منابع رفت. مرحله بعد این است که مورخ از همان آغاز، با اسطوره کیهان‌زایی، پژوهش خود را شروع کند، تا به مفهوم رستاخیز برسد و این گونه می‌گوید: «کوتاه‌سخن آنکه: اسطوره، همان تاریخ مقدس است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۸۳). هانری روکه در بخش دیگری از مصاحبه درباره چگونگی نوشتن الیاده می‌پرسد که وی پاسخ می‌دهد: «وقتی بیشتر مجذوب موضوعی می‌شوم، با سرعت کار می‌کنم، بدون قلم‌خوردگی و تقریباً با کمترین بازنویسی. گاهی در روز دوازده یا سیزده ساعت می‌نویسم؛ بیست صفحه یا حتی سی یا چهل صفحه در هر نوبت و بعد به ناگاه همه چیز متوقف می‌شود و می‌گذارم چند هفته یا حتی بیشتر می‌گذرد» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۱۶) و در ادامه می‌گوید که تا چهل‌سالگی چنین بودم. ساعت ده شب پشت میز می‌نشستم و بی‌وقفه حدوداً تا ساعت چهار صبح می‌نوشتم. الیاده در میان توصیف چگونگی نوشتن از ایده‌ها، خاطرات و خطرات



زندگی علمی خود پرده برمی‌دارد و درباره نگارش‌های داستانی‌اش می‌گوید: «می‌خواستم در برابر آن خیال باطلی که هنوز در دانشگاه‌های آنگلساکسون و حتی آمریکایی وجود دارد، ایستادگی کنم. توهمی که تمایل دارد خیال‌پردازی ادبی را بی‌ارزش جلوه دهد. در نظر آن‌ها خلایقیت آزاد و خودجوش ادبی در مقایسه با یک پژوهش علمی، بی‌ارزش است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۲۲۴). وی برای اثبات دیدگاه خود، سخنی از برونوسکی، فیلسوف علم ذکر می‌کند که چکیده سخن وی این است که نوآوری بیرون از فرایندهای منطقی صورت می‌گیرد. بنابراین تخیل در کسب دانش، کشفیات و ابداعات، نقش اساسی بازی می‌کند.

در کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری، فرصت طرح فعالیت‌های علمی ستاری با پرسش‌های کم‌اهمیت از دست می‌رود. بیشتر سؤالات در حوزه سطح زندگی ستاری می‌چرخد و حتی آنجا که می‌تواند به گفت‌وگوی مفیدی تبدیل شود، هدر می‌رود (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۷۴-۱۹۰). مصاحبه در سطح حرکت می‌کند و وارد عمق انگیزه‌ها و آرزوهای ستاری نمی‌شود و از دوره پختگی فکری و کثرت با کیفیت آثار ستاری سخنی به میان نمی‌آید. بخش مربوط به شغل ستاری در عصر پهلوی به قدری حجیم شده است که فعالیت‌های علمی و فرهنگی بعدی وی را پوشانده است. در واقع مخاطب کتاب، آمیختگی زندگی، تجربه و نوشته‌های ستاری را با هم نمی‌بیند و گویی هر بخش از زندگی را جدا زیسته است. در فصل‌های آخر هم که قرار بوده ستاری درباره آثارش صحبت کند، باز هم موضوع به تعویق می‌افتد و به یک کرونولوژی بی‌روح محدود می‌شود. فکوهی در بخشی از مصاحبه علناً می‌گوید: «از پراتر طولانی اسطوره‌شناسی خارج شویم» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۲۳۰). در واقع می‌خواهد به همان خاطره‌گویی و تاریخ‌اجتماعی برسد. با این حال ستاری در صفحاتی به مسئولیت‌های فرهنگی خویش اشاره می‌کند و می‌گوید: «دلبستگی‌ام به کسانی فزونی یافت که باور داشتم کارشان برای پژوهشگران ما مفید است. مثلاً باشلار یا دومزیل. بعدها این توجه حاصل شد که کار و اندیشه کسی را باید شناساند که به درد این مُلک بخورد» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۶۵). اما هیچ‌گاه از آن علل نخستین و انگیزه‌های ستاری سخن گفته نمی‌شود که خواننده کنج‌کاو را قانع کند، گاهی جرقه‌ای در متن زده می‌شود، اما تداومی ندارد (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۴۵۳). به نظر می‌رسد ستاری خط سیر زندگی خود را بدون در نظر گرفتن سؤالات فکوهی بهتر ادامه می‌دهد و معتقد است: «باید در حوزه فعالیت فرهنگی، وسواس داشت و هوشیار بود» (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۱۰۱).

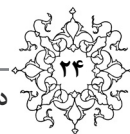
ترجمه و ویرایش متن

در تمام اثر هزارتوی آزمون‌های دشوار، روانی و یک‌دستی در ترجمه به چشم می‌خورد و این مسئله درباره ویراستاری صوری و ادبی نیز مشاهده کردنی است. در پایان کتاب، گاه‌شمار هشت صفحه‌ای



رویدادهای زندگی الیاده وجود دارد که بسیار مفید و بااهمیت است. باوجود ویراستاریِ صوری خوب در این اثر، باز هم نشانه‌ای از کم‌دقتی در آن مشاهده می‌شود که چون اندک است، مشکلی در خوانش متن ایجاد نمی‌کند و تناوبی در آن دیده نمی‌شود. به‌عنوان مثال در جایی این‌گونه آمده است: «هنوز به آن فکر می‌کنم و امید رسیدن به آن هنوز در ذهنم باقی است» (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۸۶). همان‌طور که مشخص است، نیم‌فاصله‌ها و فاصله‌گذاری‌ها به‌خوبی رعایت نشده است و نیز املائی بعضی از کلمات، یکدست نیست. به‌عنوان نمونه در پشت جلد کتاب، کلمه «گفت‌وگو» به این صورت: گفتگو به کار رفته است که البته براساس شیوه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشتباه نیست و دو صورت آن درست است، اما در متن کتاب، شکل دیگر کلمه استفاده شده است (صادقی؛ زندی مقدم، ۱۳۹۴، ص ۵۲۶). ایرادات دیگری هم وجود دارد که به جذابیت ترجمه و ویرایش صدمه نمی‌زند. به‌عنوان مثال در بسیاری از بخش‌های کتاب، شاهد قرارگرفتن حروف ربط «و» و «یا» در کنار همدیگر هستیم که به‌لحاظ صوری ایراد دارد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۰۹). در مواردی دیگر نیز با حشو روبه‌رو هستیم که ساختارهای زبان فارسی در آن نادیده گرفته شده است یا نقطه‌گذاری‌های بی‌مورد که به‌نظر می‌رسد گرت‌برداری از زبان مبدأ باشد (الیاده؛ روکه؛ ۱۳۹۶، ص ۱۵۲). ترجمه اثر بسیار سلیس و روان است، اگرچه در معدود نمونه‌هایی، مشکلاتی دارد. مثلاً در بخشی که مصاحبه‌کننده می‌پرسد: «پس به ضرب و زور آدمی مثل سولژنیتسین من هم کسی نمی‌تواند این افکار را پیش ببرد» که به‌نظر می‌رسد در این جمله، کلمه «من» اضافه است (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۰۸). در جایی دیگر به‌جای «زیرا توانسته ریشه‌های درونی و بی‌بدیل فرهنگ را کاملاً نشان دهد»، کلمه بی‌دلیل تایپ شده است (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۱۳)! هم‌چنین در فصل درآمدی بر ویراست دوم، وسط صفحه، عدد ۱۷ تایپ شده است که هیچ معنایی در متن ندارد (الیاده؛ روکه، ۱۳۹۶، ص ۱۸۵).

در کتاب گفت‌وگو با جلال ستاری، نخستین و بزرگ‌ترین ایرادی که احتمالاً در آن مشاهده می‌شود، حجم زیاد کتاب است که با پرسش‌های تکراری و خسته‌کننده، پُف کرده است! علاوه‌بر آن، گسستگی در نقل مطالب به‌هم مرتبط که در کل کتاب پراکنده شده است، خوانش را برای خواننده دشوار می‌کند و یک‌دستی متن را یک‌سره برهم می‌زند. به‌عنوان نمونه حداقل چهار بار درباره کتاب تأثیر سینما در کودکان و نوجوانان در بخش‌های مختلف اثر، صحبت می‌شود. پرسش‌های تکراری نیز در بسیاری از صفحات کتاب، حشو درست کرده است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۲۷۱-۳۱۵، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۵۵، ۴۴۰). گه‌گاه در متن، مصاحبه‌کننده به اندازه دو صفحه سخن می‌گوید که شگفت‌انگیز است (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۳۹۲-۳۹۳، ۴۰۲-۴۰۷)! از نیمه دوم کتاب که عملاً به بخش آثار ستاری اختصاص دارد، مصاحبه‌کننده به‌ندرت سؤال درستی از نوشته‌ها و ترجمه‌های ستاری پیش می‌کشد (ستاری، ۱۳۹۴، ص ۴۴۸) و این فقدان درباب موضوعات مورد‌علاقه ستاری، رنج‌آور و ناامیدکننده است.



نتیجه گیری:

در مقایسه بین دو کتاب هزارتوی آزمون‌های دشوار و گفت‌وگو با جلال ستاری، می‌توان نکته‌ای برجسته یافت و آن اینکه در حوزه روش‌شناسی باید پیرو بود، نه پیشرو. به این معنا باید کتابی را که تکنیک‌های مصاحبه به بهترین شکل در آن رعایت شده است، به‌عنوان شاقول روش‌شناسی در تاریخ‌شفاهی در نظر گرفت و مصاحبه با افراد مشهور یا عوام را به‌پیش برد تا گفت‌وگو به آزمون و خطا مبتلا نشود و به بیراهه نرود. نسخه جدید پیچیدن در حوزه روش‌شناسی، بدون تکیه بر مبانی پیشین یا بی‌تفاوتی نسبت به آن، به تولید آثار ناقص می‌انجامد.

منابع:

- الیاده، میرچا؛ روکه، کلود هانری (۱۳۹۶). *هزارتوی آزمون‌های دشوار*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- ستاری، جلال (۱۳۹۴). *گفت‌وگو با جلال ستاری*، ناصر فکوهی. تهران: نشر مرکز.
- صادقی، علی‌اشرف؛ زندی‌مقدم، زهرا (۱۳۹۴). *فرهنگ املائی خط فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.